

# نگاهی به قوانین اساسی کشورهای اسلامی

نوشته: یاش قای و جیل کاترل<sup>۱</sup>  
ترجمه: جواد کارگزاری \*

می باشد. بعلاوه، وظایف دولت به نحو فزاینده‌ای در هر کجا یکسان و مشابه می باشد. آنها باید از حاکمیت و قلمرو سرزمینی یک کشور دفاع و از حقوق مردم حمایت نمایند. در ضمن برتری قانون اساسی اغلب یک اصل فراگیر در تمام کشورها می باشد.

در بسیاری از زمینه‌ها، قوانین اساسی کشورهای اسلامی بیشتر تحت تأثیر سنت‌های حاکمان استعماری پیشین کشورهای مزبور می باشند تا تحت تأثیر قوانین اساسی دیگر کشورهای مسلمان، این سنتها بخشی از اندیشه ملی شده‌اند. از این رو، پاکستان، بنگلادش و مالزی از نظام پارلمانی انگلیس، که به مقدار زیادی سکولار بود، پیروی نمودند، هر چند در سال ۱۹۷۳ پاکستان مقام ریاست جمهوری را به قوه مجریه وارد نموده و ظواهر شریعت را به مرحله اجرا درآورد. از سوی دیگر، دولتهای اسلامی در آفریقای شمالی و خاور میانه بسیاری از جنبه‌های نظام قانون اساسی فرانسه را وام گرفتند. تأثیرات و اثرات استعماری به سادگی هر چه تمام در نظامهای حقوقی و قضایی قابل شناسایی می باشند.

قوانین اساسی همچنین بازتاب و انعکاس جنگ قدرت می باشند. در میان کشورهای مسلمان، به مانند جاهای دیگر، جوامع در امتداد خطوط سیاسی، اقتصادی، فرقه‌ای و منطقه‌ای تقسیم و جدا می شوند. قوانین اساسی اغلب ثبت کننده پیروزی یک گروه بر دیگر گروهها می باشند. بسیاری از قوانین اساسی مسلمانان (مانند اردن، عمان، کویت، عربستان سعودی، موروکو) به منظور حفظ سلطه یک سلسله و دودمان، برخی به منظور تثبیت یک گروه سیاسی (قوانین اساسی سوریه و عراق انحصار قدرت را به حزب بعث می دهند).<sup>۲</sup>

بطور خلاصه، قوانین اساسی مسلمانان بیش از هر ویژگی انعکاس

بررسی و مطالعه قوانین اساسی کشورهای اسلامی تفاوت و ناهمسانی بسیار چشمگیری را نشان می دهد. برخی (مانند عربستان سعودی) دارای یک دولت تک بافت و برخی دیگر (مانند مالزی) دارای یک دولت فدرال می باشند؛ برخی (مانند مصر، عراق، سودان) ریاستی و برخی (مانند بنگلادش، مالزی) پارلمانی، و برخی (مانند عربستان سعودی، اردن، کویت، عمان) پادشاهی یا سلطانی مبتنی بر یک اصل دودمانی و سلسله‌ای می باشند. برخی (مانند مصر و لیبی) بر اصول سوسیالیستی پافشاری و تأکید داشته و برخی دیگر (مانند ازبکستان) و در عمل تمام اقتصادهای کشورهای اسلامی شکلی از سرمایه داری را اجرا می کنند. برخی قوانین اساسی مسلمانان (مانند مصر یا عراق) بر ملی گرایی یا دیگر اهداف یک انقلاب محلی تأکید داشته و برخی دیگر به اسلام به درجات مختلف جامعیت اعتقاد داشته (قوانین اساسی ایران و عربستان سعودی ادعای اخذ تمام آرمانهایشان از اسلام را دارند)، در حالیکه برخی (مانند آذربایجان) بطور کامل سکولار هستند.

در مورد این موضوعات تفاوت بسیار زیادی با قوانین اساسی دیگر کشورها وجود ندارد. این به ندرت مایه تعجب می باشد. اول اینکه، قرآن کریم قواعد یا اصول راهنمای به نسبت محدودی را برای سازماندهی دولت و حکومت مقرر می دارد. دوم اینکه، قوانین اساسی در کشورهای اسلامی بسیاری از کارکردها و وظایفی را انجام می دهند که در کشورهای غیر اسلامی انجام می دهند. موضوع اصلی یک قانون اساسی دولت است و تعداد اصولی که یک دولت می تواند بر اساس آنها سازماندهی شود اندک و محدود

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی .

دهنده ویژگی‌های ملی گرایانه می‌باشند. یک قانون اساسی خوب نیازهای یک کشور را تعیین و به آن پاسخ می‌دهد. مشکلات موجود در افغانستان بطور کامل متفاوت از بسیاری از مشکلات موجود در دیگر کشورهای اسلامی است. قانون اساسی افغانستان باید این مشکلات را مورد توجه و بررسی قرار دهد و لولاینکه مقررات لازم برای این امر در دیگر قوانین اساسی مسلمانان نتواند یافت شود. در بسیاری از موارد قانون اساسی یک کشور غیر اسلامی می‌تواند برای افغانستان بسیار مناسب تر باشد تا قانون اساسی یک کشور اسلامی. بدون اهانت و توهین به اسلام، می‌توان گفت که قوانین اساسی کشورهای اسلامی بجز دین به بسیاری از امور واجب و لازم پاسخ می‌دهند. رویه‌ای که خود بر اساس این اصل قرآنی توجیه می‌شود که رفاه مردم اولین هدف جامعه است.

تذکر این نکته لازم است که درحالیکه شریعت راهنمایی اندک و محدودی را درباره سازماندهی دولت دارد، با این حال برخی اصول بنیادین را جهت اداره جوامع اسلامی تأسیس می‌کند. اصل اول تکلیف به پیروی از شریعت می‌باشد. این تکلیف هم فرمانروایان و هم فرمانبرداران را ملزم می‌سازد. در این مفهوم اصل مزبور یک نوع قانون بنیادین به شمار می‌رود، و مبنای اساس دستورگرایی را فراهم می‌کند چنانکه آن در راستای تحدید قدرت مقامات دولتی عمل می‌کند. آن همچنین عنصری از تفکیک قوا را وارد می‌سازد. اگرچه فرمانروایان ممکن است از برخی احکام اسلامی بهره‌مند شوند، با این حال نگاهبانان اصول اسلامی فرمانروایان نیستند بلکه انسانهای عالم و دانشور در زمینه اسلام می‌باشند که می‌بایست تحقیقات و پژوهشهای خود را بدون جانبداری دنبال نمایند.

بنابراین یکی از مواردی که قوانین اساسی اسلامی با قوانین اساسی غیر اسلامی اختلاف دارند شناسایی صریح جایگاه و نقش شریعت می‌باشد. قوانین اساسی اسلامی با توجه به چگونگی دربرگیری شریعت و اهمیت داده شده به آن و همچنین در زمینه سازوکار تضمین مطابقت قوانین با شریعت (درجاییکه این امر لازم شمرده شده است) با یکدیگر تفاوت دارند. برخی این امر را به تصمیم خود قوه مقننه، برخی دیگر آن را به یک شورای قانون اساسی، برخی آن را به دادگاههای معمولی یا ویژه تفویض می‌کنند، در حالیکه ایران، تا حدی منحصر به فرد، آن را به شورای نگهبان، که در اصل جمعی از علما می‌باشند، واگذار می‌کند.

از آنجایی که قرآن سخن و فرمان خداوند است، برخی دانشوران و رهبران مذهبی در خصوص انتساب حق حاکمیت به خدا یا مردم دچار اختلاف نظر شده‌اند (تنها قانون اساسی ایران بی‌هیچ ابهامی حق حاکمیت را به خدا منتسب می‌سازد؛ اکثر قوانین اساسی، درحالیکه در بردارنده تعظیم و تکریم خداوند می‌باشند، حق حاکمیت را به مردم نسبت می‌دهند، شاید به این مفهوم که اراده و خواست خداوند توسط مردم ابراز می‌شود). با وجود این، از یک نظر، در جایی که توافق ماهوی وجود دارد توافق مزبور درباره طراحی دولت به مثابه یک دولت اسلامی و قبول اسلام به عنوان دین رسمی است. اما آنها از جهت در برداشته‌ها و لوازم دین رسمی با یکدیگر متفاوت می‌باشند. در برخی کشورها (موروکو، بنگلادش، یمن) این موضوع تنها جنبه شکلی و صوری دارد در حالیکه در بسیاری دیگر آن بر پایبندی مذهبی مقامات رسمی کلیدی دولت و همچنین بر مناسک و شعائر آن حاکم می‌باشد.

دومین اصل درخور و مربوط شریعت، تکلیف زمامداران به مشورت با مردم (شورا) در خصوص امور عمومی می‌باشد. بیشتر قوانین اساسی این اصل را به شکل بسیار گسترده‌ای در برمی‌گیرند، و در آن الزام به ایجاد نهادها و رویه‌های دموکراتیک را می‌بینند. بیشتر آنها هیأتها و نهادهای قانونگذاری انتخابی را پی‌ریزی نموده که از طیف گسترده‌ای از اختیارات برخوردارند و همچنین از تشریفات کامل تمام حقوق نظیر آزادی بیان و حق تشکیل انجمن با دیگران به عنوان مؤلفه‌های بایسته دموکراسی بهره‌مند می‌باشند. قوانین اساسی دیگر کشورها (بویژه عربستان سعودی) اصل مزبور را به شکل خیلی محدودی مورد اشاره قرار می‌دهند و با این کار مقدمه و مبنای دموکراسی را رد و کنار می‌گذارند.

سومین اصل، استقلال قوه قضائیه می‌باشد. در شریعت تأکید و پافشاری قابل ملاحظه‌ای علیه جانبداری و غرض‌ورزی شخصی که در مورد یک اختلاف و دعوی تصمیم‌گیری می‌کند، وجود دارد. دادگستری و اجرای عدالت یک آرمان شریف می‌باشند. بنابراین هم آموزش و هم بی‌طرفی ویژگی‌هایی هستند که برای این وظیفه ضروری و لازم می‌باشند.

و در پایان عدالت اجتماعی و اصول حقوق بشر در شریعت قابل شناسایی و تعیین می‌باشند. تکلیف به دادورزی و اجرای عدالت با تکالیف به ایجاد نهادهایی جهت توزیع عدالت و تدارک دسترسی به آنها اجرا می‌شود. حق به مشورت شدن حقوق سیاسی مهمی را بدنبال دارد. حق اقلیتهای مذهبی، بویژه اهل کتاب، به اجرای اعتقادات مذهبی خود، به خوبی در قرآن مورد حمایت قرار می‌گیرد. و بدلیل اهمیت عدالت اجتماعی و رفع بدبختی افراد فقیر، تأکید و پافشاری قوی بر حقوق اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. از این رو تعجب برانگیز نیست که تمام قوانین اساسی اسلامی اغلب در بردارنده تضمینات جزئی و دقیق حقوق بشر می‌باشند. اولین قانون اساسی رسمی افغانستان محتوی یک منشور حقوق بود، پیش از آنکه حقوق به یک موضوع رایج و مد روز تبدیل شده باشد.

با وجود این، در حالیکه در برخی موارد احترام به حقوق در شریعت ممکن است فراتر از حقوق به رسمیت شناخته شده در اسناد بین‌المللی باشد، تردیدی نیست که در برخی موارد آنها از تطبیق با معیارهای بین‌المللی ناتوان می‌باشند. این موارد در حوزه برابری شامل برخورد متفاوت با زنان و مردان و غیر مسلمانان یا مسلمانان می‌باشد. حوزه عمده دیگر مجازاتها می‌باشد، بویژه

## بنابراین یکی از مواردی که قوانین اساسی اسلامی با قوانین اساسی غیر اسلامی اختلاف دارند شناسایی صریح جایگاه و نقش شریعت می‌باشد. قوانین اساسی اسلامی با توجه به چگونگی دربرگیری شریعت و اهمیت داده شده به آن و همچنین در زمینه سازوکار تضمین مطابقت قوانین با شریعت (درجاییکه این امر لازم شمرده شده است) با یکدیگر تفاوت دارند.

جرائم حدود، که به نظر مغایر با معیارهای بین‌المللی ممنوع کننده مجازاتهای بی‌رحمانه و غیر معمول می‌باشند یا مجازاتهایی که ناسازگار با کرامت انسانی هستند. به دلیل همین تفاوتها میان مفاهیم اسلامی و غیر اسلامی حقوق است که برخی قوانین اساسی اسلامی مقرر می‌دارند که حقوق بشر پاس داشته شده در قانون اساسی تابع شریعت می‌باشند. با این حال برخی نمونه‌های قانون اساسی اسلامی وجود دارد که در بردارنده چنین شرط و الزامی نمی‌باشند.

در خاتمه، می‌توان گفت که هیچ تفاوت بنیادینی میان قوانین اساسی دولتهای اسلامی و غیر اسلامی وجود ندارد. قوانین اساسی باید زمینه تصمیم‌گیری مردم در خصوص چگونگی حکومت مطلوبشان و چگونگی مشارکت بایسته آنها در امور عمومی را فراهم سازد. قوانین اساسی باید به منظور تأیید کرامت و حقوق انسانی تلاش و مبارزه نموده، و از افراد ضعیف و در معرض آسیب حمایت کند. آنها باید پاسخگوی آرمانها و نیازهای مردم و جوامع باشند. یک همگرایی گسترده و بزرگ درباره ارزشها و نهادها وجود دارد. با وجود این، به دلیل اصول اسلامی خاص، سوالات جالبی نسبت به چگونگی طرح و بحث برخی موضوعات مانند حاکمیت، اصول و ارزشها، مذهب، جنسیت، اقلیتها، و شیوه‌های تضمین مطابقت قوانین با شریعت، در قوانین اسلامی وجود دارد. مقررات برخی قوانین اساسی در مورد این مسائل به شکل فهرست وار در ضمیمه پیوست آورده شده است.

بی‌نوشت

1- "A note on constitutions of Islamic states", Yash Ghai and Jill Cottrell.  
See: [harvard.edu/programs/ilsp/courses.html](http://harvard.edu/programs/ilsp/courses.html).

۲- این متن مربوط به قانون اساسی کشور عراق در دوران حکومت صدام است.